

۳. ایشان این مطلب را چنین می نویسد:

«دفع وهم:

لا يخفى أن كون وجود الطبيعة أو الفرد متعلقا للطلب إنما يكون بمعنى أن الطالب يريد صدور الوجود من العبد و جعله بسيطا الذي هو مفاد كان التامة و إفاضته لا أنه يريد ما هو صادر و ثابت في الخارج كي يلزم طلب الحاصل كما توهم و لا جعل الطلب متعلقا بنفس الطبيعة و قد جعل وجودها غاية لطلبها.

و قد عرفت أن الطبيعة بما هي هي ليست إلا هي لا يعقل أن يتعلق بها طلب لتوجد أو تترك و أنه لا بد في تعلق الطلب من لحاظ الوجود أو العدم معها فيلاحظ وجودها فيطلبه و يبعث إليه كي يكون و يصدر منه هذا بناء على أصالة الوجود.

و أما بناء على أصالة الماهية فمتعلق الطلب ليس هو الطبيعة بما هي أيضا بل بما هي بنفسها في الخارج فيطلبها كذلك لكي يجعلها بنفسها من الخارجيات و الأعيان الثابتات لا بوجودها كما كان الأمر بالعكس على أصالة الوجود.»^۱

توضیح:

۱. چه بگوئیم طبیعت متعلق طلب است و چه بگوئیم فرد متعلق طلب است، به این معنی که طالب، از مکلف می خواهد که «وجود» را در عالم خارج ایجاد کند.

۲. یعنی این را به جعل بسیط موجود کن [در مقابل جعل مرکب (مفاد کان ناقصه) که تغییری در عوارض یک موجود است]. نه اینکه طالب، ایجاد یک شیء که در خارج موجود بوده است را [مجدداً] بخواهد. (که لازمه اش طلب یک چیز حاصل است) [پس کسی به قائلین «تعلق طلب به افراد» چنین اشکالی را متوجه نکند و کسی به قائلین به «تعلق طلب به وجود سعی» چنین اشکالی را متوجه نکند]

۳. و نه اینکه طالب، طبیعت را [و نه ایجاد آن را] بخواهد (به اینکه بگوئیم از ما «طبیعت من حیث هی» را طلب کرده است، آن بوده که طبیعت در خارج موجود شود) [پس کسی به قائلین «تعلق طلب به

۱. کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص ۱۳۹



طبیعت» اشکال نکنند که ماهیت من حیث هی، هیچ ارزشی ندارد تا بخواهند متعلق طلب قرار گیرد یعنی ماهیت من حیث هی لیست الا هی، لامطلوبه و لا غیر مطلوبه]

۴. [اینکه کسی «داعی» را تحقق خارجی دانسته باشد، به این جهت است که بخواهد محذور «طلب حاصل» را رفع کند به عبارت دیگر:

ان قلت: اگر طبیعت من حیث هی، متعلق طلب است این طبیعت سابقاً در ضمن افرادی موجود بوده است

قلت: آن افراد که سابقاً موجود بوده اند، «داعی» طلب نیستند بلکه داعی طلب، افراد دیگری هستند که باید موجود شوند.^۱

۵. [پس: اینکه بگوئیم طلب به ماهیت من حیث هی تعلق میگرد، دو اشکال مهم دارد یکی اینکه: این هم می تواند دچار طلب حاصل شود، چون برخی از افراد طبیعت قبلاً موجود بوده اند (برای حل این مشکل، ممکن است کسی قیدی را اضافه کند: «طلب به ماهیت من حیث هی تعلق میگیرد به داعی وجود جدید»)

دوم اینکه: طبیعت من حیث هی، متعلق طلب نیست چراکه لیست الا هی لا مطلوبه و لا غیر مطلوبه]

۶. شناختید که طبیعت من حیث هی، نمی تواند متعلق طلب شود و حتماً باید وجود یا عدم داخل در متعلق شود (و بگوئیم متعلق طلب، ایجاد یا اعدام طبیعت است)

۷. آنچه گفتیم بنابر اصالة الوجود بود که می گفت آنچه در عالم خارج محقق است، وجود است

۸. اما بنابر اصالة الماهیه:

۹. باز هم متعلق طلب، طبیعت بما هی هی نیست، بلکه تحقق خارجی طبیعت است.

۱۰. پس طبق اصالة الماهیه طلب تعلق میگیرد به تحقق طبیعت و نه به وجود طبیعت.

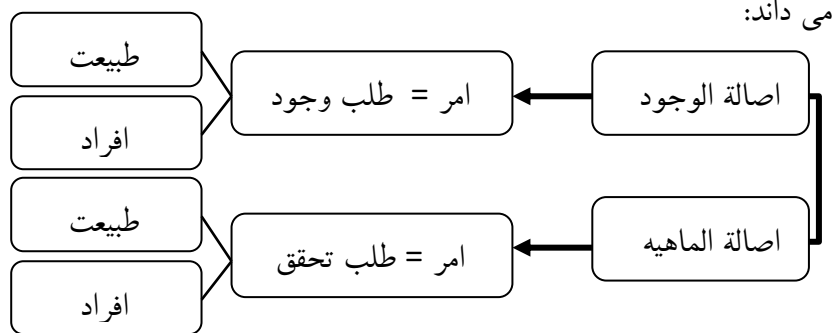
۱. ن ک: منتهی الدراییه، ج ۲، ص ۵۳۲.



ما می گوئیم:

از مجموع آنچه از مرحوم آخوند خواندیم روشن است که ایشان:

(۱) نزاع را مبتنی بر اصالة الوجود و اصالة الماهیه نمی داند، بلکه این دو مبنا را در بحث دیگری اثرگذار



پس کما کان بحث از اینکه امر به طبیعت تعلق گرفته یا افراد باقی است.

(۲) و به همین جهت می توان گفت سخن حضرت امام کامل نیست و این سوال که «متعلق اوامر طبیعت

است یا افراد؟» ربطی به نزاع اصالة الوجود و اصالة الماهیه ندارد.

(۳) اما ممکن است بتوان از حضرت امام دفاع کرد که:

ایشان نمی خواهند بگویند سوال «متعلق اوامر طبیعت است یا افراد؟» مبتنی بر اصالة الوجود و اصالة

الماهیه است، بلکه می خواهند بگویند در این مبحث، یک نزاع دیگر هم هست و آن این است که

«متعلق اوامر (و طلب) وجود طبیعت و فرد است یا تحقق طبیعت و فرد؟»

(۴) اما به نظر می رسد، علیرغم اینکه این سوال جای طرح دارد و مرحوم آخوند هم به نوعی متعرض آن

شده است، اما جواب به آن، دخیلی در پاسخ به سوال اول ندارد. چراکه اگر کسی به اصالة الماهیه هم

قائل شود و بگوید ما به دنبال «طلب تحقق» هستیم می تواند بگوید به دنبال تحقق طبیعت هستیم و

می تواند بگوید به دنبال فرد هستیم، کما اینکه اگر کسی به اصالة الوجود هم قائل شود، می تواند

بگوید ما به دنبال وجود طبیعت هستیم و می تواند بگوید ما به دنبال وجود فرد هستیم.

(۵) اما به عنوان دفاع نهایی از امام باید گفت، حضرت امام برخلاف مرحوم آخوند عنوان بحث را این

سوال قرار نداده اند که «متعلق امر طبیعت است یا فرد؟» بلکه عنوان را عام تر قرار داده اند و نوشته

اند «فی متعلق الاوامر و النواهی» و روشن است که این عنوان، شامل هر دو سوال می شود.

ما می گوئیم:

۱. یکی از مفاهیم کلیدی در تبیین مرحوم آخوند، «وجود سعی» است. ظاهر عبارت ایشان، چنین معلوم می کند که مرادشان آن است که:

«هر فرد، یک وجود جوهری دارد و یک تعداد هم وجودات عرضی (که البته وجود فی نفسه آنها عین وجود لغیره آنها است). این وجود جوهری در زید و عمرو مشترک است و به این حساب می توان آن را «سعی» نامید چراکه در همه افراد موجود است و لذا «توسعه» دارد.»

البته ممکن است بتوان فرمایش ایشان را چنین تصور کرد: «چون وجود کلی طبیعی عین وجود افراد است، لذا وجود کلی طبیعی در همه افراد هست ولی وجود هر فرد، فقط مختص به خود اوست.»

